

Revitalizing the Fayz Neighborhood Center in Kashan through a Social Consensus Approach: From Spatial Reorganization to Local Community Empowerment

1. Shayan Kamvar^{*}: MA, Department of Architecture, YI.C., Islamic Azad University, Tehran, Iran.

^{*}Corresponding Author's Email Address: Shayankamvar115@gmail.com

How to Cite: Kamvar, S. (2026). Revitalizing the Fayz Neighborhood Center in Kashan through a Social Consensus Approach: From Spatial Reorganization to Local Community Empowerment. *Manifestation of Art in Architecture and Urban Engineering*, 4(3), 1-24.

Abstract:

This study aimed to develop a context-sensitive framework for revitalizing the Fayz Neighborhood Center (Sang Square) in Kashan and its surrounding residential fabric by strengthening social consensus and integrating spatial intervention with local community empowerment. This applied qualitative study employed systematic grounded theory complemented by SWOT analysis. Data were collected through 12 semi-structured interviews with experts in architecture, urban planning, historic preservation, urban sociology, and executive management. Participants were recruited through purposive and snowball sampling, with theoretical saturation determining sample adequacy. Data were analyzed through open, axial, and selective coding using MAXQDA 2020. The resulting categories were subsequently incorporated into a SWOT matrix to determine the most appropriate strategic orientation for neighborhood revitalization. Grounded analysis indicated that social consensus is a multidimensional construct encompassing cognitive, affective, behavioral, and spatial dimensions and is reproduced through shared place experience, everyday encounters, place attachment, and local participation. The final model identified “consensus-oriented neighborhood revitalization as the simultaneous reconstruction of spatial and social connections” as the core category. SWOT analysis, with IFE=2.60 and EFE=1.85, positioned the study area within the competitive (ST) strategic quadrant. Accordingly, mobilizing multigenerational social capital and historical identity to counter institutional conflict, residential displacement, and spatial fragmentation emerged as the most appropriate strategic direction. Sustainable revitalization of the Fayz Neighborhood Center requires the simultaneous reconstruction of the physical fabric and social relationships, supported by integrated governance and community empowerment. Social consensus should therefore be treated not as a secondary outcome of physical intervention, but as an explicit objective and central mechanism of neighborhood revitalization.

Keywords: Urban revitalization; social consensus; neighborhood center; grounded theory; local community empowerment; SWOT analysis.

Received: 27 July 2026

Revised: 19 October 2026

Accepted: 27 October 2026

Initial Publication: 31 October 2026

Final Publication: 22 November 2026



باززنده‌سازی مرکز محله فیض کاشان با رویکرد وفاق اجتماعی؛ از ساماندهی فضایی تا توانمندسازی اجتماع محلی

۱. شایان کامور*؛ کارشناسی ارشد، گروه معماری، واحد یادگار امام، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران. (نویسنده مسئول)

*پست الکترونیک نویسنده مسئول: Shayankamvar115@gmail.com

نحوه استناددهی: کامور، شایان. (۱۴۰۵). باززنده‌سازی مرکز محله فیض کاشان با رویکرد وفاق اجتماعی؛ از ساماندهی فضایی تا توانمندسازی اجتماع محلی. تجلی هنر در معماری و شهرسازی، ۴(۳)، ۱-۲۴.

چکیده

هدف پژوهش، تدوین چارچوبی زمینه‌محور برای باززنده‌سازی مرکز محله فیض (میدان سنگ) کاشان و بافت مسکونی پیرامون آن با تأکید بر تقویت وفاق اجتماعی و پیوند هم‌زمان مداخلات فضایی و توانمندسازی اجتماع محلی بود. این پژوهش کیفی و کاربردی با راهبرد نظریه زمینه‌ای نظام‌مند و تحلیل مکمل SWOT انجام شد. داده‌ها از طریق ۱۲ مصاحبه نیمه‌ساختاریافته با صاحب‌نظران معماری، شهرسازی، مرمت، جامعه‌شناسی شهری و مدیریت اجرایی گردآوری شد. مشارکت‌کنندگان به‌صورت هدفمند و گلوله‌برفی انتخاب شدند و اشیاء نظری معیار کفایت نمونه بود. داده‌ها با کدگذاری باز، محوری و گزینشی و با استفاده از MAXQDA ۲۰۲۰ تحلیل شدند؛ سپس مقولات حاصل در ماتریس SWOT تلفیق شدند تا جهت‌گیری راهبردی مناسب برای باززنده‌سازی محدوده تعیین شود. تحلیل زمینه‌ای نشان داد وفاق اجتماعی سازه‌ای چندبعدی با ابعاد شناختی، عاطفی، رفتاری و فضایی است و بازتولید آن به تجربه مشترک مکان، تعاملات روزمره، حس تعلق و مشارکت محلی وابسته است. مدل نهایی، «باززنده‌سازی وفاق‌محور مرکز محله به‌مثابه بازسازی هم‌زمان پیوندهای فضایی و اجتماعی» را به‌عنوان مقوله هسته‌ای شناسایی کرد. تحلیل SWOT با مقادیر $IFE=2.60$ و $EFE=1.85$ ، محدوده را در موقعیت راهبردی رقابتی (ST) قرار داد؛ بنابراین بهره‌گیری از سرمایه اجتماعی چندنسلی و هویت تاریخی برای مقابله با تعارض نهادی، تخلیه سکونت و گسست فضایی مناسب‌ترین جهت‌گیری تشخیص داده شد. باززنده‌سازی پایدار مرکز محله فیض مستلزم تلفیق بازسازی کالبدی با تقویت روابط اجتماعی، حکمرانی یکپارچه و توانمندسازی ساکنان است؛ بنابراین وفاق اجتماعی باید نه پیامد جانبی مداخله، بلکه هدف و سازوکار محوری برنامه‌های باززنده‌سازی تلقی شود.

کلیدواژگان: باززنده‌سازی شهری؛ وفاق اجتماعی؛ مرکز محله؛ نظریه زمینه‌ای؛ توانمندسازی اجتماع محلی؛ تحلیل SWOT

تاریخ دریافت: ۵ مرداد ۱۴۰۵

تاریخ بازنگری: ۲۷ مهر ۱۴۰۵

تاریخ پذیرش: ۵ آبان ۱۴۰۵

اولین انتشار: ۹ آبان ۱۴۰۵

انتشار نهایی: ۱ آذر ۱۴۰۵



مقدمه

مرکز محله در شهرهای تاریخی ایران، همواره فراتر از یک فضاهای کالبدی صرف، بستری برای شکل‌گیری حیات جمعی، تبادلات اجتماعی و تثبیت هویت مکانی بوده است. در ساختار شهرهای سنتی، محله به‌عنوان سلول اصلی شهر، مجموعه‌ای متجانس از فضاهای زیستی، معابر و عناصر خدماتی را در بر می‌گرفت که پیوندهای اجتماعی ساکنان را در قالب روابط همسایگی، مشارکت در امور محلی و آیین‌های جمعی بازتولید می‌کرد. میدان سنگ (فیض) کاشان به‌عنوان یکی از گره‌های تاریخی و ساختاری بافت کهن این شهر، نمونه‌ای شاخص از این نظام فضایی-اجتماعی است که در پی تحولات دوره پهلوی و خیابان‌کشی‌های جدید، جایگاه خود را به‌عنوان مرکز محله‌ای زنده از دست داده است. این محدوده که از طریق خیابان رضاعباسی به بازار اصلی کاشان متصل می‌شود، به‌رغم دارا بودن ارزش‌های کالبدی و تاریخی قابل‌توجه، امروزه با کاهش کیفیت‌های محیطی، افول فعالیت‌های اجتماعی و تضعیف پیوندهای محلی روبه‌روست.

از سویی دیگر، تحولات شهرسازی معاصر ایران، به‌ویژه از دهه‌های میانی قرن گذشته به این سو، با اولویت‌بخشی به شبکه‌های سواره‌رو و گسترش کالبدی شهرها به سمت پیرامون، به‌تدریج نقش مراکز محله‌ای در بافت‌های تاریخی را تضعیف کرده است. در مورد مرکز محله فیض کاشان، این فرایند منجر به گسست میان فضای میدان با بافت مسکونی پیرامون، کاهش حضورپذیری ساکنان و، در نتیجه، تضعیف کارکرد آن به‌عنوان فضای تعاملات اجتماعی شده است. از سوی دیگر، بافت مسکونی اطراف میدان نیز به‌واسطه فرسودگی کالبدی، محدودیت دسترسی‌ها و فقدان فضاهای جمعی جاذب، با کاهش احساس تعلق و مشارکت اجتماعی مواجه است. آنچه این وضعیت را پیچیده‌تر می‌کند، نبود رویکردی یکپارچه در مداخلات پیشین است که اغلب با تمرکز صرف بر ابعاد کالبدی، از ظرفیت‌های اجتماعی محله برای باززنده‌سازی غفلت کرده‌اند. در واقع، مسئله اصلی این است که باززنده‌سازی میدان سنگ و بافت پیرامون آن، بدون درک عمیق از سازوکارهای اجتماعی حاکم بر محله و بدون فعال‌سازی ظرفیت‌های اجتماع محلی، به اقداماتی ناکارآمد و ناپایدار منجر خواهد شد.

اهمیت این پژوهش را می‌توان در چند سطح تبیین کرد. در سطح نظری، ادبیات بازآفرینی شهری در سال‌های اخیر از رویکردهای صرفاً کالبدی به سمت رهیافت‌های یکپارچه‌ای حرکت کرده است که ابعاد اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی را در کنار مداخلات فضایی مورد توجه قرار می‌دهند. در این میان، مفهوم «وفاق اجتماعی» به‌عنوان یکی از مؤلفه‌های کلیدی انسجام اجتماعی، ظرفیت نظری قابل‌توجهی برای پیوند با فرایندهای باززنده‌سازی شهری دارد؛ چرا که وفاق اجتماعی نه‌تنها بر همبستگی و همکاری میان گروه‌های مختلف اجتماعی دلالت می‌کند، بلکه بستری برای مشارکت جمعی در اداره و بهبود فضای محله فراهم می‌آورد. با این حال، پژوهش‌های اندکی به‌طور نظام‌مند به تبیین رابطه میان باززنده‌سازی فضایی مراکز محله‌ای و تقویت وفاق اجتماعی پرداخته‌اند؛ به‌ویژه در زمینه معماری و طراحی شهری، این خلأ نظری محسوس است.

در سطح کاربردی، مرکز محله فیض کاشان به‌عنوان یک میراث شهری زنده، واجد ارزش‌هایی است که حفظ و احیای آن می‌تواند به‌عنوان الگویی برای سایر محلات تاریخی شهرهای کویری ایران به کار گرفته شود. این محدوده نه‌تنها از منظر کالبدی دارای عناصر شاخص تاریخی است، بلکه از منظر اجتماعی نیز هنوز ساکنان بومی و شبکه‌های خویشاوندی و همسایگی در آن حضور دارند که می‌توانند به‌عنوان سرمایه اجتماعی محله، موتور محرک باززنده‌سازی باشند. سوم، در سطح روش‌شناختی، به‌کارگیری روش کیفی با راهبرد نظریه زمینه‌ای و تکنیک تحلیل SWOT، امکان کشف مقولات و سازوکارهای اجتماعی-فضایی مؤثر بر

وفاق اجتماعی را فراهم می‌کند که با روش‌های کمی صرف قابل دستیابی نیست. این رویکرد به پژوهش امکان می‌دهد تا از سطح توصیف فراتر رفته و به تدوین مدلی زمینه‌محور برای باززنده‌سازی اجتماع‌محور مراکز محله‌ای نائل شود.

هدف اصلی این پژوهش، تدوین چارچوبی زمینه‌محور برای باززنده‌سازی مرکز محله فیض (میدان سنگ) کاشان و بافت مسکونی پیرامون آن با رویکرد تقویت وفاق اجتماعی است. این هدف در دو سطح دنبال می‌شود: نخست، کشف و تبیین مقولات و سازوکارهای اجتماعی-فضایی مؤثر بر شکل‌گیری وفاق اجتماعی در محدوده مورد مطالعه از طریق کدگذاری داده‌های حاصل از مصاحبه‌های عمیق با ساکنان، کسبه و متخصصان؛ دوم، تدوین راهبردهای مداخله بر اساس تلفیق یافته‌های حاصل از نظریه زمینه‌ای با تحلیل SWOT محدوده. پژوهش بر این فرض استوار است که باززنده‌سازی موفق مرکز محله، پیش از آنکه مسئله‌ای کالبدی باشد، مستلزم بازسازی پیوندهای اجتماعی و فعال‌سازی ظرفیت‌های اجتماع محلی برای مشارکت در فرایند ساماندهی است. بر این اساس، پرسش اصلی پژوهش حاضر عبارت است از: مقولات و سازوکارهای اجتماعی-فضایی مؤثر بر باززنده‌سازی مرکز محله فیض (میدان سنگ) کاشان و بافت مسکونی پیرامون آن با هدف تقویت وفاق اجتماعی کدام‌اند، و راهبردهای مداخله بر اساس این مقولات چگونه قابل تدوین است؟

پیشینه مطالعاتی

محرابی و همکاران (1)، در پژوهشی با هدف بررسی نقش باززنده‌سازی فضاهای گمشده در توسعه پایدار شهری با تأکید بر رویکردهای نوین در بازار سنتی کرمان، به این نتایج رسیدند که شناخت ابعاد فرسودگی و سیر قهقرای فضاهای گمشده و شناخت منابع و موقعیت‌های منطقه، هر دو اثر معناداری بر تحقق اصول حفاظت و روند باززنده‌سازی دارند؛ تحقق اصول حفاظت و روند باززنده‌سازی اثر معناداری بر باززنده‌سازی فضاهای گمشده دارد؛ رویکردهای نوین و سیاست‌های دولت هر یک اثر معناداری بر باززنده‌سازی فضاهای گمشده دارند؛ و باززنده‌سازی فضاهای گمشده اثر معناداری بر توسعه پایدار شهری دارد. نتایج پژوهش حسینی و عبدالله‌زاده طرف (2)، با هدف تدوین راهنمای طراحی برای مدیران اجرایی در باززنده‌سازی شهری، بر مبنای نظریه ساختار زنده کریستوفر الکساندر، نشان می‌دهد بسط اصولی چون مقیاس‌های مختلف، مراکز نیرومند، مرزها، تکرار متناوب، فضای معین، شکل خوب، تقارن موضعی، انسجام و ابهام عمیق، تضاد، درجه‌بندی، ناهمگونی، پژواک، فضای خالی، سادگی و آرامش درونی و جدایی‌ناپذیری، در تقویت کیفیت حیات مرکز محله موفق بوده است. نقصان محمدی و بیضائی (3)، با بهره‌گیری از روش توصیفی به بررسی ادبیات دو مفهوم الگوی بومی و مرکز محله؛ نشان دادند، تمامی الگوهای شناسایی‌شده در ابعاد مختلف، به‌صورت به‌هم‌پیوسته کلیت فضای مرکز محله را شکل می‌دهند، به‌نحوی که تغییر در هر یک از این اجزا به تغییر در کل فضای مذکور می‌انجامد.

سلطانی تهرانی و همکاران (4)، در پژوهشی با هدف بررسی تأثیر حس تعلق به مکان در باززنده‌سازی محلات فرسوده محله خاک‌سفید تهران، نشان دادند، علی‌رغم فرسودگی بافت محله، حس تعلق به مکان، امنیت، پویایی و سرزندگی در محله قابل مشاهده است. می‌توان چنین نتیجه گرفت که این مؤلفه‌ها موجب پیشبرد اهداف باززنده‌سازی بافت‌های فرسوده محله خواهند شد. اکبری و عبدزاده (5)، در پژوهش خود نشان دادند، ادراک بصری مهم‌ترین زیرشاخص در باززنده‌سازی ساختمان‌های متروک میراث صنعتی مدرن است. همچنین روشن شده که نظام عملکردی بنا در میان شاخص‌های کلان بیشترین امتیاز را به خود اختصاص داده است. این امر نشان می‌دهد که ظرفیت‌ها و قابلیت‌های کالبدی موجود در بنا، یا امکان ایجاد موقعیت‌های فضایی جدید در تطبیق با برنامه عملکردی تازه و تبدیل ساختمان به مرکز فرهنگی، مهم‌ترین نقش را ایفا می‌کند. پیراحمدی و همکاران (6)، در پژوهشی، با هدف تبیین نقش ارزش‌های فرهنگی-هنری در

نمای ساختمان‌های نوساز و تاریخی با تأکید بر باززنده‌سازی هویت که محله امام‌زاده یحیی به‌عنوان نمونه انتخاب شده، نشان می‌دهد که ارزش‌ها می‌توانند به‌عنوان الگویی در حفظ هویت محله به کار روند و به ارتقای کیفیت زندگی ساکنان بافت تاریخی نیز کمک کنند. از سوی دیگر، با تشویق مالکان محلی به باززنده‌سازی برای ایجاد هویت بصری، این رویکرد مطرح می‌شود که تکرار گذشته هویت عینی ایجاد نمی‌کند؛ بلکه ایده‌گرفتن از آن، با بهره‌گیری از دنیای مدرن و تلفیق آن با دنیای سنتی، اهمیت دارد.

فرحان و همکاران (7)، بر راهبردهای اساسی احیا تأکید دارند که می‌توانند متناسب با هر مورد خاص، در چارچوب‌های ویژه‌ای به کار گرفته شوند؛ راهبردهایی نظیر بازساختاردهی، ایجاد عناصر جاذب و احیای مرکز محله. از مهم‌ترین این راهبردها می‌توان به حفاظت، نوسازی، بازسازی و احیای فضای شهری از طریق معماری تعاملی اشاره کرد. نتایج پژوهش مارینو و همکاران (8)، نشان می‌دهد که چگونه زیرساخت‌های سبز استراتژیک، کیفیت هوا، تنوع زیستی و ریزاقلیم‌های شهری را افزایش می‌دهند و از اهداف پایداری بیشتر پشتیبانی می‌کنند. مرکز سن برانکاتو نمونه‌ای از چگونگی ایجاد جوامع پایدار و فراگیر توسط بازسازی یکپارچه شهری است که به‌عنوان الگویی برای ابتکارات آینده عمل می‌کند. پارک و همکاران (9)، به بررسی چگونگی تقویت مشارکت پایدار جامعه در پروژه‌های بازآفرینی شهری می‌پردازند و به‌ویژه بر بهبود تعامل ذی‌نفعان و تضمین همکاری عادلانه تمرکز دارند. یافته‌ها نشان می‌دهند که مشارکت پایدار جامعه، از طریق ایجاد حس مالکیت، موجب تقویت حضور بلندمدت جامعه و موفقیت پروژه می‌شود.

وانگ و شو (10)، با استفاده از مطالعات موردی در شانگهای، با هدف بررسی مکانیسم‌های مرتبط با بازسازی مشارکتی که حکومت مشارکتی مبتنی بر محله را تسهیل یا محدود می‌کنند، شان می‌دهند که اگرچه دولت محلی از طریق حمایت مالی و راهبردهای نظارتی نقش حیاتی در بازسازی مشارکتی محله‌های میراثی ایفا کرده است، اما هنوز هم می‌توان سازوکارهای تسهیل‌کننده‌ای را برای دستیابی به حکمرانی مشارکتی مشاهده کرد. تانکریول (11)، با ارائه مطالعات موردی از پروژه‌های موفق بازآفرینی مراکز تاریخی در منطقه مدیترانه، شامل والنسیا (اسپانیا)، پالرمو (ایتالیا) و خانیا (یونان)، اهمیت مشارکت جامعه محلی و شمول اجتماعی را در دستیابی به بازآفرینی شهری پایدار و فراگیر نشان می‌دهد.

مرور پیشینه پژوهش نشان می‌دهد که ادبیات موجود، باززنده‌سازی مراکز محله‌ای و بافت‌های تاریخی را از منظرهای گوناگون بررسی کرده است؛ اما شکاف‌های نظری و روش‌شناختی مشخصی باقی مانده که پژوهش حاضر در پی پر کردن آن‌هاست. نخست، بخش عمده مطالعات، بر ابعاد کالبدی، عملکردی یا میراثی مداخله متمرکز بوده‌اند و مفهوم «وفاق اجتماعی» به‌عنوان هدفی صریح و عملیاتی در فرایند باززنده‌سازی، در آن‌ها جایگاه محوری نداشته است. حتی پژوهش‌هایی که به ابعاد اجتماعی نزدیک شده‌اند، با تمرکز بر حس تعلق مکانی، یا با تأکید بر ارزش‌های فرهنگی-هنری، این مفاهیم را به‌صورت جزئی و در قالب یک مؤلفه واحد بررسی کرده‌اند، نه به‌عنوان سازوکاری جامع برای انسجام اجتماعی محله. در مطالعات پیشین، مشارکت جامعه محلی و شمول اجتماعی به‌عنوان شرط موفقیت بازآفرینی مورد تأکید قرار گرفته است، اما این مطالعات بیشتر در زمینه‌های اروپایی و شرق آسیا انجام شده و انتقال آن‌ها به بستر فرهنگی-اجتماعی ایران، به‌ویژه در بافت‌های تاریخی کویری با ساختارهای خاص خویشاوندی و همسایگی، نیازمند بومی‌سازی نظری است. شکاف روش‌شناختی مهم‌تر آن است که مطالعات پیشین غالباً از روش‌های توصیفی-تحلیلی یا کمی-پیمایشی استفاده کرده‌اند و به‌ندرت به روش‌های کیفی اکتشافی، برای کشف سازوکارهای اجتماعی-فضایی زمینه‌محور متوسل شده‌اند.

هویت تاریخی مراکز محله در شهر ایرانی

مرکز محله در شهر ایرانی، پیش از آنکه یک فضا باشد، یک نهاد اجتماعی-فضایی است (12). در ساختار شهرهای تاریخی ایران، محله به‌عنوان سلول بنیادین سازمان اجتماعی، مجموعه‌ای از عناصر خدماتی، مذهبی، آموزشی و تجاری را حول یک میدان یا گره فضایی سازمان می‌داد که کارکرد اصلی آن تولید و بازتولید پیوندهای اجتماعی بود (13، 14). مسجد، آب‌انبار، حمام، مدرسه، بازارچه و حسینیه، نه صرفاً کاربری‌های منفرد، بلکه اجزای یک نظام فضایی منسجم بودند که حیات جمعی محله را ممکن می‌ساخت. این نظام، بر سلسله‌مراتبی از فضاهای عمومی-نیمه‌عمومی و خصوصی استوار بود که از میدان محله آغاز و به گذرها، ساباط‌ها و واحدهای مسکونی می‌رسید (15). آنچه این ساختار را از یک مجموعه کالبدی متمایز می‌کرد، کارکرد آن به‌عنوان بستر تعاملات اجتماعی و آیین‌های جمعی بود. از این منظر، مرکز محله نه فقط یک مکان، بلکه حافظه جمعی و هویت اجتماعی ساکنان را در خود جای می‌داد و تداوم آن، تداوم پیوندهای اجتماعی محله را تضمین می‌کرد (16).

میدان سنگ (فیض) کاشان، نمونه‌ای شاخص از این نظام فضایی-اجتماعی است که پیشینه آن به سده‌های میانی اسلامی بازمی‌گردد. این میدان که در اصل میدان سنگ نامیده می‌شد، در دوره تیموریان و به‌ویژه در سده نهم هجری، به‌عنوان یکی از گره‌های اصلی ساختار شهری کاشان شکل گرفت و در جوار آن عناصری چون مسجد، مدرسه، دارالشفا، کاروانسرا و حمام احداث شد (17). موقعیت این میدان در پیوند با بازار بزرگ کاشان و خیابان رضاعباسی، آن را به مرکز ثقل اقتصادی-اجتماعی بافت تاریخی تبدیل کرده بود. مسجد میرعماد (عمادی) واقع در ضلع جنوبی میدان، با محراب نفیس کاشی‌کاری سده هفتم هجری و منبر کاشی معرق دوره ایلخانی، از شاهکارهای معماری ایرانی به شمار می‌رود که ارزش تاریخی این محدوده را دوچندان می‌کند. با این حال، تحولات دوره پهلوی و خیابان‌کشی‌های جدید، به‌تدریج پیوند میدان با بافت مسکونی پیرامون را گسسته و جایگاه آن را به‌عنوان مرکز محله‌ای زنده تضعیف کرده است. باززنده‌سازی این محدوده، به‌واسطه همین پیشینه تاریخی و کارکردی، نه فقط یک اقدام کالبدی، بلکه احیای یک نهاد اجتماعی-فضایی محسوب می‌شود که می‌تواند بستر مناسبی برای تقویت وفاق اجتماعی در محله فراهم آورد.



تصویر ۱: میدان سنگ (فیض) کاشان

روش پژوهش

روش پژوهش حاضر از منظر ماهیت، کیفی و از منظر هدف، کاربردی است. راهبرد اصلی پژوهش، نظریه زمینه‌ای (گرند تئوری) است که برای کشف و تبیین سازوکارهای اجتماعی-فضایی مؤثر بر وفاق اجتماعی در مرکز محله فیض (میدان سنگ) کاشان و بافت مسکونی پیرامون آن به کار گرفته می‌شود. انتخاب این راهبرد بر این مبنا استوار است که پدیده باززنده‌سازی مرکز محله با هدف وفاق اجتماعی، پدیده‌ای چندلایه، زمینه‌محور و وابسته به بستر فرهنگی-اجتماعی خاص است و فهم آن مستلزم کشف معانی، تجارب، ادراکات و فرایندهایی است که در ذهن کنشگران محلی و متخصصان شکل می‌گیرد. رویکرد کیفی در این پژوهش نه به‌عنوان یک انتخاب روش‌شناختی صرف، بلکه به‌عنوان ضرورتی معرفت‌شناختی تلقی می‌شود؛ زیرا وفاق اجتماعی به‌عنوان یک سازه اجتماعی-فرهنگی، با ابزارهای کمی صرف قابل اندازه‌گیری دقیق نیست و نیازمند تفسیر عمیق زمینه‌ای است. در این راستا، پژوهش حاضر از راهبرد نظریه زمینه‌ای با رویکرد نظام‌مند (سیستماتیک) اشتراوس و کوربین^۱ بهره می‌گیرد که شامل سه مرحله کدگذاری باز^۲، کدگذاری محوری^۳ و کدگذاری گزینشی^۴ است و به تدوین نظریه‌ای زمینه‌محور می‌انجامد (ساکوند^۵ و همکاران، ۲۰۲۶).

جامعه آماری پژوهش در بخش کیفی شامل صاحب‌نظران و خبرگان حوزه‌های معماری، طراحی شهری، مرمت و احیای بافت تاریخی، جامعه‌شناسی شهری و برنامه‌ریزی شهری است که دارای تخصص نظری یا تجربه عملی در زمینه باززنده‌سازی مراکز محله‌ای، بافت‌های تاریخی و مفاهیم اجتماعی مرتبط با وفاق و سرمایه اجتماعی هستند. تعداد مشارکت‌کنندگان در پژوهش ۱۲ نفر تعیین شده است که با روش نمونه‌گیری هدفمند از نوع گلوله‌برفی^۶ انتخاب می‌شوند. معیارهای ورود به نمونه شامل داشتن حداقل پنج سال تجربه پژوهشی یا اجرایی در حوزه باززنده‌سازی بافت تاریخی، دارا بودن آثار علمی یا پروژه‌های اجرایی مرتبط با مراکز محله‌ای، و آشنایی با زمینه خاص شهر کاشان و بافت تاریخی آن است. حجم نمونه بر اساس اصل اشباع نظری^۷ تعیین شد (چون مینگ و محمد^۸، ۲۰۲۶)؛ به این معنا که فرایند مصاحبه تا زمانی ادامه می‌یابد که داده‌های جدید تکرار مقولات پیشین را نشان دهند و مقوله جدیدی به تحلیل افزوده نشود. در پژوهش حاضر، با توجه به عمق تخصص مشارکت‌کنندگان و تمرکز موضوع بر یک محدوده خاص، پیش‌بینی می‌شود که ۱۲ مصاحبه به اشباع نظری برسد، اما در صورت نیاز، امکان افزایش تعداد مشارکت‌کنندگان تا دستیابی کامل به اشباع وجود دارد. جدول ۱، مشخصات مشارکت‌کنندگان در پژوهش را نشان می‌دهد.

جدول ۱: مشخصات مشارکت‌کنندگان در پژوهش

شماره	نام	تحصیلات	شغل
۱	احمدی	دکتری شهرسازی	عضو هیئت علمی گروه شهرسازی، دانشگاه آزاد
۲	رضایی	دکتری شهرسازی	عضو هیئت علمی گروه مرمت و احیای بافت تاریخی
۳	کریمی	دکتری معماری	عضو هیئت علمی گروه معماری، دانشگاه آزاد
۴	موسوی	دکتری جامعه‌شناسی	عضو هیئت علمی گروه جامعه‌شناسی

¹ Strauss and Corbin² open coding³ Axial coding⁴ selective coding⁵ Sakvand⁶ Snowball Sampling⁷ Theoretical saturation⁸ Junming & Mohamad

۵	نادری	دکتری برنامه ریزی شهری	کارمند میراث فرهنگی استان اصفهان
۶	شریفی	دکتری جامعه شناسی	پژوهشگر ارشد مرکز تحقیقات راه، مسکن و شهرسازی
۷	عباسی	کارشناسی ارشد مدیریت	مدیر پروژه های بازآفرینی شهری شهرداری کاشان
۸	طاهری	دکتری معماری	عضو هیئت علمی گروه معماری دانشگاه آزاد
۹	حیدری	دکتری جامعه شناسی	پژوهشگر جهاد دانشگاهی
۱۰	حسینی	دکتری جغرافیای شهری	مشاور عالی شورای عالی شهرسازی و معماری ایران
۱۱	صادقی	دکتری جغرافیای شهری	عضو هیئت علمی گروه جغرافیا و برنامه ریزی شهری
۱۲	قاسمی	کارشناسی ارشد معماری منظر	کارشناس ارشد میراث فرهنگی

ابزار گردآوری داده ها در بخش کیفی، مصاحبه نیمه ساختاریافته با راهنمای مصاحبه است. راهنمای مصاحبه بر اساس مبانی نظری پژوهش و پرسش های پژوهش تدوین می شود (ماهر و بدوی-مجدوب^۱، ۲۰۲۵) و شامل محورهای چون ادراک مشارکت کنندگان از مفهوم وفاق اجتماعی در بستر محله تاریخی، تجربه های زیسته یا حرفه ای در زمینه بازسازی مراکز محله ای، شناسایی گره های فضایی-اجتماعی مؤثر بر تعاملات محلی، موانع و تسهیل کننده های مشارکت اجتماع محلی، و ارزیابی ظرفیت های موجود در محدوده میدان سنگ و بافت پیرامون آن است. مصاحبه ها به صورت حضوری انجام شد و هر مصاحبه بین ۴۵ تا ۹۰ دقیقه به طول انجامید. تمامی مصاحبه ها با کسب رضایت آگاهانه مشارکت کنندگان ضبط و سپس به صورت واژه به واژه پیاده سازی می شوند. برای افزایش اعتبار داده ها، از تکنیک های مکمل مانند مشاهده میدانی و بررسی اسناد محلی (نقشه های تاریخی، اسناد شهرداری، مصوبات شورای شهر و گزارش های پروژه های پیشین) نیز استفاده می شود. همچنین، برای اطمینان از پایایی و اعتبار یافته ها، از معیارهای چهارگانه لینکن و گوبا^۲ شامل اعتبار^۳، انتقال پذیری^۴، اتکاپذیری^۵ و تأییدپذیری^۶ بهره گرفته می شود. اعتبار از طریق بازبینی توسط مشارکت کنندگان^۷ و مثلث سازی داده ها^۸ تأمین می شود (گوندوز^۹ و همکاران، ۲۰۲۶)؛ انتقال پذیری با توصیف غنی و ضخیم زمینه پژوهش؛ اتکاپذیری با ثبت دقیق مراحل پژوهش و استفاده از ممیزی ناظر بیرونی؛ و تأییدپذیری با حفظ بی طرفی پژوهشگر و مستندسازی دقیق داده ها (کوچمان^{۱۰}، ۲۰۲۵: ۳۱). تحلیل داده ها در بخش کیفی با استفاده از نرم افزار MAXQDA نسخه ۲۰۲۰ انجام شد.

در کنار نظریه زمینه ای، از تکنیک تحلیل SWOT به عنوان ابزار مکمل برای سازمان دهی یافته های میدانی و تدوین راهبردهای مداخله استفاده می شود. نقش SWOT در این پژوهش، نه جایگزینی نظریه زمینه ای، بلکه ترجمه راهبردی مقولات استخراج شده از کدگذاری به چارچوبی عمل گرا برای مداخله در محدوده مورد مطالعه است. به بیان دقیق تر، پس از استخراج مقولات محوری از طریق نظریه زمینه ای، این مقولات در قالب چهار ربع ماتریس، (نقاط قوت، ضعف، فرصت ها و تهدیدها)، سازمان دهی می شوند. این تلفیق روش شناختی امکان می دهد که یافته های کیفی نه به صورت انتزاعی باقی بمانند، بلکه در قالب راهبردهای

¹ Maher & Bedwei-Majdoub

² Lincoln and Guba

³ Credibility

⁴ Transferability

⁵ Dependability

⁶ Confirmability

⁷ Member Checking

⁸ Triangulation

⁹ Guenduez

¹⁰ Kocaman

عملیاتی برای ساماندهی فضایی و توانمندسازی اجتماع محلی مرکز محله فیض کاشان تدوین شوند. پژوهش حاضر با تلفیق نظریه زمینه‌ای و تحلیل SWOT، چارچوبی زمینه‌محور برای باززنده‌سازی اجتماع‌محور مراکز محله‌ای ارائه می‌دهد که هم از انسجام نظری برخوردار است و هم قابلیت هدایت عمل فضایی را دارد.

رعایت اخلاق پژوهش در تمامی مراحل این مطالعه مورد توجه قرار گرفته است. کسب رضایت آگاهانه از مشارکت‌کنندگان، تضمین محرمانگی هویت آن‌ها، حق انصراف از ادامه مصاحبه در هر مرحله، و استفاده صرفاً پژوهشی از داده‌ها از جمله اصول اخلاقی رعایت‌شده در این پژوهش است. همچنین، تمامی داده‌های خام، کدگذاری‌ها و مراحل تحلیل برای امکان بازبینی و ممیزی داوران و پژوهشگران آینده مستندسازی و آرشیو گردید.

یافته‌ها

کدگذاری باز

در پژوهش حاضر، فرایند کدگذاری باز با هدف کشف مفاهیم، مقولات و سازوکارهای اجتماعی-فضایی مؤثر بر باززنده‌سازی مرکز محله فیض (میدان سنگ) کاشان با رویکرد وفاق اجتماعی انجام شد. بدین‌منظور، متن کامل دوازده مصاحبه نیمه‌ساختاریافته با صاحب‌نظران حوزه‌های معماری، شهرسازی، مرمت، جامعه‌شناسی شهری و مدیریت اجرایی، خطبه‌خط بررسی و مفاهیم اولیه استخراج گردید. در این مرحله، مجموعاً ۲۷۳ کد باز شناسایی شد که پس از حذف هم‌پوشانی‌ها و ادغام مفاهیم مشابه، به حدود ۵۵ تا ۶۰ کد منحصر به فرد تقلیل یافت. کدهای استخراج‌شده در قالب چند مقوله اصلی سازمان یافتند: نخست، مفهوم‌سازی وفاق اجتماعی که شامل ابعاد شناختی، عاطفی، رفتاری و فضایی وفاق و تفاوت آن با مفاهیمی چون سرمایه اجتماعی، انسجام محلی و همبستگی همسایگی بود؛ دوم، رابطه سازمان فضایی و تعاملات اجتماعی که به مفاهیمی چون مواجهه روزمره، تجربه مشترک فضا، حافظه جمعی و نقش مقصدی میدان اشاره داشت؛ سوم، موانع کالبدی-ادراکی شامل بی‌هویتی بصری، ناسازگاری نما با زبان معماری بافت و گسست پیوستگی مکانی؛ چهارم، موانع اجتماعی-اقتصادی شامل افزایش مهاجرت از محله، کاهش سکونت دائمی، تخلیه اجتماعی و عدم صرفه اقتصادی سکونت در خانه‌های قدیمی؛ پنجم، موانع مدیریتی-نهادی شامل فقدان مدیریت یکپارچه، تعارض میان نهادهای متولی و اقدامات پراکنده بدون هماهنگی؛ و ششم، ظرفیت‌ها و راهبردها شامل شبکه‌های خویشاوندی و همسایگی چندنسلی، نهاد واسطه محله‌ای (شورای محله / انجمن توسعه محلی)، فضاهای تعاملی کوچک‌مقیاس و ضوابط طراحی زمینه‌محور. روند اشباع نظری از مصاحبه نهم آغاز شد، به‌گونه‌ای که در مصاحبه‌های نهم تا دوازدهم هیچ کد جدیدی ظهور نکرد و تمام کدهای استخراج‌شده با کدهای پیشین هم‌پوشانی کامل داشتند. این امر نشان‌دهنده کفایت داده‌ها و اعتبار یافته‌ها برای ورود به مرحله کدگذاری محوری و گزینشی بود. در نمودار ابری (۱)، کدهای پرتکرار مستخرج از مصاحبه‌ها، آمده است.



نمودار (۱) ابری کدهای پرتکرار

کدگذاری محوری

در ادامه، کدهای باز استخراج شده از دوازده مصاحبه (۲۷۳ کد با فراوانی‌های متفاوت) در قالب دو کد محوری سازماندهی می‌شوند. این دو کد محوری بر اساس منطق پارادایمی نظریه زمینه‌ای و با توجه به پرسش اصلی پژوهش (باززنده‌سازی مرکز محله فیض کاشان با رویکرد وفاق اجتماعی) شکل گرفته‌اند: نخست، «وفاق اجتماعی به مثابه سازه فضایی-اجتماعی چندبعدی» که ناظر بر مفهوم‌سازی، ابعاد و بسترهای شکل‌گیری وفاق است؛ دوم، «موانع و راهبردهای باززنده‌سازی وفاق محور» که ناظر بر شرایط مداخله‌گر، موانع و راهبردهای کنش است.

کد محوری وفاق اجتماعی به مثابه سازه فضایی-اجتماعی چندبعدی

این کد محوری، تمام کدهای باز مرتبط با مفهوم‌سازی وفاق اجتماعی، ابعاد آن و بسترهای فضایی-اجتماعی شکل‌گیری و بازتولید آن را در بر می‌گیرد. کدهای باز زیرمجموعه این مقوله شامل «وضعیت جمعی و هنجاری» (فراوانی ۱۱)، «تفاوت وفاق با سرمایه اجتماعی» (فراوانی ۱۱)، «تفاوت وفاق با انسجام محلی» (فراوانی ۵)، «وفاق فراتر از گروه‌های همسان» (فراوانی ۶)، «اراده جمعی برای اقدام مشترک» (فراوانی ۶)، «شکل‌گیری وفاق در تعاملات روزمره» (فراوانی ۵)، «تجربه مشترک مکان» (فراوانی ۵)، «بازتولید وفاق در فضا» (فراوانی ۴)، «تداوم آیین‌های جمعی در میدان» (فراوانی ۷)، «مشارکت ساکنان در امور محلی» (فراوانی ۶)، «حس تعلق و دلبستگی به مکان» (فراوانی ۵)، «مواجهه روزمره ساکنان» (فراوانی ۵)، «مختل شدن حریم‌های اجتماعی محله» (فراوانی ۵)، «وفاق به مثابه پدیده فضایی-ادراکی» (فراوانی ۳)، «وفاق به مثابه سازه چندبعدی» (فراوانی ۳)، «وفاق به مثابه تجربه زیسته» (فراوانی ۳)، «تخریب و تغییر کاربری خانه‌های تاریخی» (فراوانی ۵)، «حذف سوابقها و تخریب بناهای تاریخی» (فراوانی ۴) و «تحول ساختار اجتماعی محله» (فراوانی ۴) است. مشارکت‌کنندگان در مصاحبه‌ها به طور مکرر بر چندبعدی بودن وفاق تأکید کرده‌اند؛ چنان‌که مشارکت‌کننده ششم (شریفی) وفاق را «سازه‌ای چندبعدی» دانست که «هم بعد شناختی دارد، هم بعد عاطفی

و هم بعد رفتاری» و بعد شناختی آن را «ادراک مشترک ساکنان از ارزش‌ها و قواعد محله»، بعد عاطفی را «حس تعلق و دلبستگی به مکان» و بعد رفتاری را «مشارکت در امور محلی» معرفی کرد.

مشارکت‌کننده اول (احمدی) نیز وفاق را «هم‌قاعدگی فضایی» دانست که «در طول سده‌ها از طریق اشتراک در فضاهای جمعی تاریخی و تجربه مشترک مکان شکل گرفته است» و بر تفاوت بنیادین آن با سرمایه اجتماعی تأکید کرد؛ زیرا «سرمایه اجتماعی بیشتر به شبکه‌های رابطه‌ای، اعتماد فردی و منابع در دسترس فرد اشاره دارد، در حالی که وفاق اجتماعی به یک وضعیت جمعی و هنجاری اشاره می‌کند که در آن گروه‌های مختلف محله بر سر حداقلی از ارزش‌ها، قواعد و انتظارات مشترک توافق دارند». مشارکت‌کننده سوم (کریمی) وفاق را «پدیده‌ای فضایی» دانست که «از دل تعاملات روزمره در فضاهای مشترک شکل می‌گیرد و در فضا بازتولید می‌شود» و مشارکت‌کننده هشتم (طاهری) آن را «پدیده‌ای فضایی-ادراکی» خواند که «از طریق تجربه مشترک فضا شکل می‌گیرد». مشارکت‌کننده پنجم (نادری) نیز وفاق را «تجربه زیسته‌ای» دانست که «در تداوم آیین‌های جمعی و مراسم محلی قابل مشاهده است». این کد محوری نشان می‌دهد که وفاق اجتماعی در بستر محله فیض، مفهومی چندبعدی و زمینه‌محور است که هم‌زمان در ابعاد شناختی، عاطفی، رفتاری و فضایی عمل می‌کند و بستر شکل‌گیری آن، تعاملات روزمره در فضاهای مشترک تاریخی است.

کد محوری موانع و راهبردهای باززنده‌سازی وفاق‌محور

این کد محوری، تمام کدهای باز مرتبط با موانع (کالبدی، اجتماعی-اقتصادی و مدیریتی-نهادی) و راهبردهای کنش (نهادی، فضایی و سیاستی) را در بر می‌گیرد. کدهای باز زیرمجموعه این مقوله شامل «تبدیل میدان به فضای عبوری» (فراوانی ۱۰)، «تضعیف تعاملات محلی» (فراوانی ۹)، «کاربری‌های ناسازگار» (فراوانی ۸)، «تضعیف حس تعلق ساکنان» (فراوانی ۶)، «گسست پیوستگی بافت مسکونی» (فراوانی ۴)، «تعارض میان نهادهای متولی» (فراوانی ۴)، «فقدان مدیریت یکپارچه» (فراوانی ۳)، «ناسازگاری نما با زبان معماری بافت» (فراوانی ۴)، «بی‌هویتی بصری ساخت‌وسازهای جدید» (فراوانی ۳)، «احداث ساختمان‌های بلندمرتبه» (فراوانی ۳)، «تخلیه اجتماعی محله» (فراوانی ۴)، «عدم صرفه اقتصادی سکونت در خانه‌های قدیمی» (فراوانی ۳)، «موانع اجتماعی-اقتصادی» (فراوانی ۳)، «تخلیه سکونتی و تجاری» (فراوانی ۳)، «مرمت‌های پراکنده» (فراوانی ۳)، «اقدامات موردی» (فراوانی ۳)، «نبود سیاست اجتماعی» (فراوانی ۳)، «ضرورت نهاد واسط محله‌ای» (فراوانی ۲)، «نهاد واسط محله‌ای» (فراوانی ۲)، «شورای محله / انجمن توسعه محلی» (فراوانی ۱)، «تسهیل مشارکت ساکنان» (فراوانی ۲)، «پیگیری مطالبات محلی» (فراوانی ۱)، «مشروعیت محلی نهاد» (فراوانی ۱)، «توان مذاکره با نهادهای بالادستی» (فراوانی ۱)، «فضاهای مکث کوچک‌مقیاس» (فراوانی ۲)، «ضرورت ضوابط طراحی هم‌ساز با بافت» (فراوانی ۲)، «فقدان سیاست حفاظت فعال» (فراوانی ۲)، «فرسودگی و تخلیه تدریجی بناها» (فراوانی ۲)، «کاهش مشارکت محلی» (فراوانی ۲) و «کاهش سکونت دائمی» (فراوانی ۲) است.

مشارکت‌کنندگان در مصاحبه‌ها به‌طور مکرر بر موانع چندگانه باززنده‌سازی وفاق‌محور تأکید کرده‌اند؛ چنان‌که مشارکت‌کننده اول (احمدی) موانع اصلی را در «فقدان مدیریت یکپارچه و تعارض میان نهادهای متولی» جستجو کرد و تأکید کرد «اقدامات موردی بدون هماهنگی، خود به عامل تضعیف وفاق تبدیل می‌شود». مشارکت‌کننده چهارم (موسوی) موانع را «اجتماعی-اقتصادی» دانست و اشاره کرد «افزایش نرخ مهاجرت از محله، کاهش سکونت دائمی و جایگزینی آن با سکونت موقت یا کاربری‌های تجاری، عملاً پایه اجتماعی وفاق را تضعیف کرده است». مشارکت‌کننده سوم (کریمی) موانع را در «بی‌هویتی بصری ناشی از

ساخت و سازهای جدید و ناسازگار با بافت» خلاصه کرد و گفت «این ناسازگاری، حس تعلق ساکنان را تضعیف می‌کند و به تدریج به کاهش مشارکت محلی می‌انجامد». در مقابل، راهبردهای پیشنهادی مشارکت‌کنندگان بر سه محور متمرکز بود: نخست، راهبرد نهادی شامل «ایجاد نهاد واسطه محله‌ای» (شورای محله / انجمن توسعه محلی) با «مشروعیت محلی» و «توان مذاکره با نهادهای بالادستی» که به «تسهیل مشارکت ساکنان» و «پیگیری مطالبات محلی» بپردازد. دوم، راهبرد فضایی شامل «ایجاد فضاهای تعاملی کوچک مقیاس» در بافت مسکونی (حیاط‌های مشترک، گذرهای پیاده و فضاهای مکث) و «بازگرداندن نقش مقصدی میدان» از طریق ساماندهی کاربری‌ها؛ سوم، راهبرد سیاستی شامل «تدوین ضوابط طراحی هم‌ساز با بافت»، «ارائه مشوق‌های ساختمانی» و «حرکت نهادهای متولی از رویکرد آمرانه به تسهیل‌گر». مشارکت‌کننده دوم (رضایی) اولویت را «تدوین طرح حفاظت و احیای یکپارچه برای کل محدوده میدان و بافت پیرامون» دانست و مشارکت‌کننده هفتم (عباسی) بر «برنامه اقدام یکپارچه» و «هماهنگی نهادهای متولی» تأکید کرد. مشارکت‌کننده ششم (شریفی) نیز «برنامه اقدام اجتماع‌محور» را پیشنهاد داد که در آن «ساکنان در تمام مراحل تصمیم‌گیری، اجرا و پایش مشارکت داشته باشند». این کد محوری نشان می‌دهد که باززنده‌سازی وفاق‌محور مرکز محله فیض، مستلزم رویکردی یکپارچه است که هم‌زمان بر رفع موانع کالبدی، اجتماعی-اقتصادی و مدیریتی-نهادی و نیز فعال‌سازی راهبردهای نهادی، فضایی و سیاستی متمرکز شود.

کدگذاری انتخابی

کد انتخابی باززنده‌سازی وفاق‌محور مرکز محله به‌مثابه بازسازی هم‌زمان پیوندهای فضایی و اجتماعی، هسته مرکزی نظریه زمینه‌محور پژوهش را تشکیل می‌دهد و بیانگر آن است که باززنده‌سازی مرکز محله فیض (میدان سنگ) کاشان با رویکرد وفاق اجتماعی، فرایندی دوجبهی است که در آن بازسازی پیوندهای فضایی (ساماندهی کالبدی، بازیابی نقش مقصدی میدان، تقویت پیوستگی بافت) و بازسازی پیوندهای اجتماعی (تقویت تعاملات روزمره، فعال‌سازی سرمایه اجتماعی، توانمندسازی اجتماع محلی) به‌صورت هم‌زمان و متقابل عمل می‌کنند. وفاق اجتماعی در این چارچوب، نه محصول جانبی مداخله کالبدی، بلکه هدف صریح و سازوکار محوری باززنده‌سازی است.

زمینه

زمینه^۱ پژوهش، بافت تاریخی محله فیض کاشان و مرکز آن (میدان سنگ) است که در طول سده‌ها به‌عنوان گره اصلی ساختار شهری کاشان شکل گرفته و کارکردهای آیینی، تجاری و اجتماعی متعددی داشته است. مشارکت‌کننده دوم (رضایی) اشاره می‌کند که «پیش از مداخلات دوره مدرن، میدان سنگ یک فضای مکث و مراسم بود و مسیرهای منتهی به آن از طریق ساباط‌ها و گذرهای سرپوشیده، تجربه‌ای پیوسته و همسایگی محور می‌ساخت». مشارکت‌کننده اول (احمدی) نیز تأکید می‌کند که «سازمان فضایی میدان سنگ پیش از خیابان‌کشی رضاعباسی، به‌واسطه ساختار ارگانیک معابر و پیوستگی آن با بازار، امکان مواجهه روزمره ساکنان را فراهم می‌کرد و همین مواجهه مبنای تعامل و شکل‌گیری وفاق بود». این زمینه تاریخی نشان می‌دهد که وفاق اجتماعی در محله فیض، پدیده‌ای نوظهور نیست، بلکه ریشه در تداوم حافظه مکانی و تجربه مشترک فضا دارد. مشارکت‌کننده پنجم (نادری) میدان را «فضای آیینی» توصیف می‌کند که «مراسم مذهبی و اجتماعی در آن برگزار می‌شد» و مشارکت‌کننده هشتم (طاهری) بر «تداوم تجربه مشترک فضاهای تاریخی و احساس تعلق به مکان» به‌عنوان زمینه شکل‌گیری

¹ Context

وفاق تأکید دارد. با این حال، این زمینه تاریخی امروزه در پی تحولات دوره مدرن، خیابان‌کشی‌ها و تخریب بناهای تاریخی، دچار گسست شده و وفاق اجتماعی نیز به تبع آن تضعیف شده است.

شرایط علی

شرایط علی^۱، عواملی هستند که به‌طور مستقیم به تضعیف وفاق اجتماعی در محله فیض منجر شده‌اند و ضرورت باززنده‌سازی وفاق‌محور را ایجاب می‌کنند. مشارکت‌کننده اول (احمدی) مهم‌ترین تغییر منفی را «احداث خیابان‌های نافذ و تبدیل میدان از یک گره مقصدی به یک فضای عبوری» می‌داند که «پیوستگی بافت مسکونی را گسسته است». مشارکت‌کننده سوم (کریمی) نیز اشاره می‌کند که «تخریب یا تغییر کاربری خانه‌های تاریخی و احداث ساختمان‌های بلندمرتبه، سلسله‌مراتب فضایی از عمومی به خصوصی را برهم زده و حریم‌های اجتماعی را مخدوش کرده است». مشارکت‌کننده چهارم (موسوی) شرایط علی را در «افزایش نرخ مهاجرت از محله، کاهش سکونت دائمی و جایگزینی آن با سکونت موقت یا کاربری‌های تجاری» می‌بیند که «پایه اجتماعی وفاق را تضعیف کرده است». مشارکت‌کننده ششم (شریفی) نیز «تخریب بناهای تاریخی و احداث ساختمان‌های نوساز» را عامل «تضعیف حافظه جمعی» می‌داند. به‌طور کلی، شرایط علی تضعیف وفاق در محله فیض را می‌توان در سه دسته خلاصه کرد: گسست فضایی-کالبدی (خیابان‌کشی، تخریب بافت، تغییر کاربری)، تغییرات جمعیتی-اجتماعی (مهاجرت، کاهش سکونت دائمی، تغییر ترکیب اجتماعی) و تضعیف حافظه جمعی و تجربه مشترک فضا (تخریب بناهای تاریخی، از بین رفتن سوابق‌ها و فضاهای مکث).

شرایط مداخله‌گر

شرایط مداخله‌گر^۲، عواملی هستند که بر شدت و جهت تأثیر شرایط علی می‌افزایند و فرایند باززنده‌سازی وفاق‌محور را تسهیل یا محدود می‌کنند. در این پژوهش، دو دسته شرایط مداخله‌گر شناسایی شد: شرایط مدیریتی-نهادهی و شرایط اجتماعی-اقتصادی. در بعد مدیریتی-نهادهی، مشارکت‌کننده اول (احمدی) بر «فقدان مدیریت یکپارچه و تعارض میان نهادهای متولی» تأکید می‌کند و هشدار می‌دهد که «اقدامات موردی بدون هماهنگی، خود به عامل تضعیف وفاق تبدیل می‌شود». مشارکت‌کننده پنجم (نادری) نیز «فقدان هماهنگی میان میراث فرهنگی، شهرداری و شورای شهر» را عامل «اقدامات پراکنده و ناهماهنگ» می‌داند. مشارکت‌کننده دهم (حسینی) نیز «مرمت‌های پراکنده در ضلع شمالی میدان بدون توجه به کاربری‌های پیرامون» را عامل «تخلیه سکونت و تجاری» معرفی می‌کند. در بعد اجتماعی-اقتصادی، مشارکت‌کننده نهم (حیدری) بر «عدم صرفه اقتصادی سکونت در خانه‌های قدیمی» تأکید می‌کند که «بسیاری از خانه‌های قدیمی را به انبار یا مغازه تبدیل کرده و حضور ساکنان دائمی را کاهش داده است». مشارکت‌کننده یازدهم (صادقی) نیز «کاهش سکونت دائمی و افزایش کاربری‌های تجاری ناسازگار» را عامل «تضعیف پیوندهای محلی» می‌داند. این شرایط مداخله‌گر نشان می‌دهد که حتی در صورت وجود اراده برای باززنده‌سازی، خلأ حکمرانی یکپارچه و نبود سیاست‌های اقتصادی-اجتماعی حامی سکونت دائمی، می‌تواند فرایند باززنده‌سازی وفاق‌محور را با شکست مواجه کند.

¹ Causal Conditions

² Intervening Conditions

راهبرد

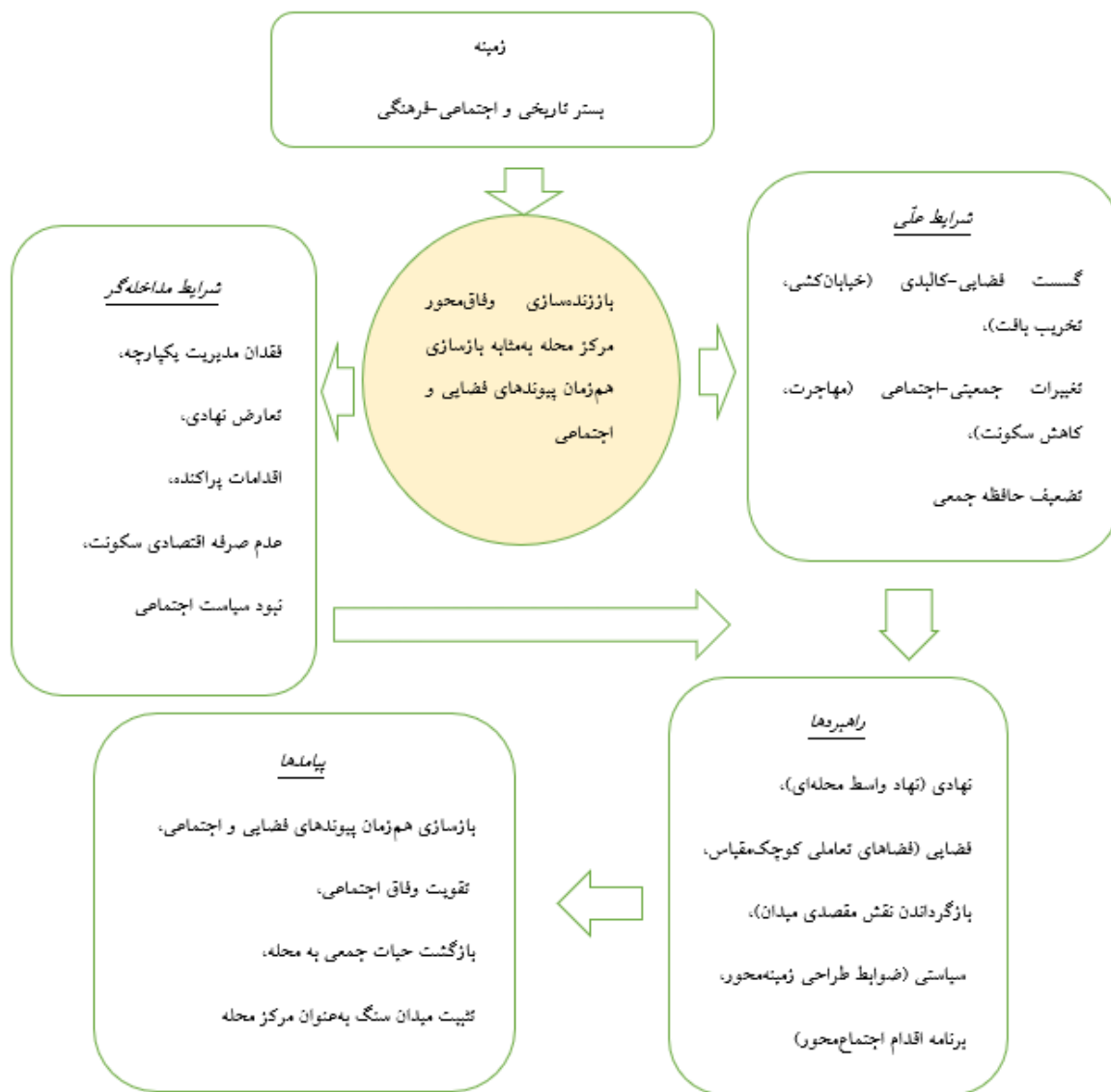
راهبرد^۱ کنش در این پژوهش، شامل اقدامات و تدابیری است که مشارکت‌کنندگان برای باززنده‌سازی وفاق‌محور مرکز محله فیض پیشنهاد کرده‌اند. این راهبردها در سه محور اصلی سازمان‌دهی می‌شوند: راهبرد نهادی، راهبرد فضایی و راهبرد سیاستی. در محور نهادی، مشارکت‌کننده اول (احمدی) بر «ایجاد نهادی واسطه در سطح محله» تأکید می‌کند که «هم مشروعیت محلی داشته باشد و هم توان مذاکره با نهادهای بالادستی» و بتواند «شبکه‌های خویشاوندی و همسایگی را به مشارکت سازمان‌یافته تبدیل کند». مشارکت‌کننده چهارم (موسوی) نیز «تشکیل انجمن محله با مشارکت ساکنان دائمی و مالکان» را پیشنهاد می‌کند که «در تصمیم‌گیری‌های شهری نقش داشته باشد». مشارکت‌کننده هفتم (عباسی) «کمیته محلی بازآفرینی» را پیشنهاد می‌کند. در محور فضایی، مشارکت‌کننده سوم (کریمی) بر «ایجاد فضاهای تعاملی کوچک‌مقیاس در بافت مسکونی» تأکید می‌کند که «بتواند آشنایی متقابل ساکنان را به مشارکت فعال تبدیل کند» و این فضاها را در قالب «حیاط‌های مشترک، گذرهای پیاده و فضاهای مکث کوچک» سازمان می‌دهد. مشارکت‌کننده دهم (حسینی) نیز «بازگرداندن نقش مقصدی میدان از طریق ساماندهی کاربری‌ها و تقویت فضاهای مکث» را اولویت می‌داند. در محور سیاستی، مشارکت‌کننده دوم (رضایی) «تدوین طرح حفاظت و احیای یکپارچه برای کل محدوده میدان و بافت پیرامون» را پیشنهاد می‌کند و مشارکت‌کننده هشتم (طاهری) بر «تدوین راهنمای طراحی زمینه‌محور» تأکید دارد که «هم به ارزش‌های تاریخی احترام بگذارد و هم امکان زندگی معاصر را فراهم کند». مشارکت‌کننده ششم (شریفی) نیز «برنامه اقدام اجتماع‌محور» را پیشنهاد می‌دهد که در آن «ساکنان در تمام مراحل تصمیم‌گیری، اجرا و پایش مشارکت داشته باشند».

پیامد

پیامدهای^۲ مورد انتظار از اجرای راهبردهای باززنده‌سازی وفاق‌محور، در دو سطح کوتاه‌مدت و بلندمدت قابل تفکیک است. در کوتاه‌مدت، مشارکت‌کننده اول (احمدی) به «افزایش حضور ساکنان در فضای میدان و بهبود کیفیت فضاهای عمومی» امید دارد و مشارکت‌کننده هفتم (عباسی) به «بهبود هماهنگی نهادی و افزایش مشارکت محلی». مشارکت‌کننده هشتم (طاهری) نیز «تدوین ضوابط و افزایش آگاهی ساکنان و سازندگان نسبت به ارزش‌های بافت» را پیامد کوتاه‌مدت می‌داند. در بلندمدت، مشارکت‌کننده اول (احمدی) «بازگشت حیات جمعی به بافت مسکونی پیرامون و تقویت حس تعلق ساکنان» را پیش‌بینی می‌کند و هدف نهایی را «بازگرداندن میدان به جایگاه تاریخی خود به‌عنوان مرکز محله» می‌داند. مشارکت‌کننده دوم (رضایی) «تبدیل محدوده به یک محله میراثی زنده که هم سکونت‌پذیر باشد و هم مقصد گردشگری فرهنگی» را پیامد بلندمدت می‌داند. مشارکت‌کننده پنجم (نادری) نیز «تبدیل محدوده به یک مرکز آیینی-فرهنگی زنده» را پیش‌بینی می‌کند. مشارکت‌کننده نهم (حیدری) و یازدهم (صادقی) هر دو بر «بازگشت حیات اجتماعی به محله و تقویت وفاق اجتماعی» به‌عنوان پیامد نهایی تأکید دارند. به‌طور کلی، پیامد مطلوب باززنده‌سازی وفاق‌محور، بازسازی هم‌زمان پیوندهای فضایی و اجتماعی است که به تقویت وفاق اجتماعی، بازگشت حیات جمعی به محله و تثبیت جایگاه تاریخی میدان سنگ به‌عنوان مرکز محله می‌انجامد.

¹ Strategy

² Consequence



نمودار (۲) مدل پارادایمی پژوهش

پایایی و روایی

برای تأمین پایایی و روایی پژوهش، از معیارهای چهارگانه لینکلن و گوبا شامل اعتبار^۱، انتقال‌پذیری^۲، اتکاپذیری^۳ و تأییدپذیری^۴ بهره گرفته شد. اعتبار از طریق مثلث‌سازی داده‌ها (تلفیق مصاحبه نیمه‌ساختاریافته با مشاهده میدانی و بررسی اسناد محلی)، بازبینی توسط مشارکت‌کنندگان^۵ و بازبینی همتا^۶ تأمین شد. انتقال‌پذیری با توصیف غنی و ضخیم زمینه پژوهش، شامل توصیف دقیق بافت تاریخی محله فیض، ویژگی‌های مشارکت‌کنندگان و فرایند گردآوری داده‌ها، فراهم

¹ Credibility

² Transferability

³ Dependability

⁴ Confirmability

⁵ Member Checking

⁶ Peer Debriefing

گردید تا امکان قضاوت درباره قابلیت تعمیم یافته‌ها به زمینه‌های مشابه برای خوانندگان و پژوهشگران دیگر فراهم شود. اتکاپذیری از طریق ثبت دقیق و گام‌به‌گام مراحل پژوهش، شامل مستندسازی کامل فرایند کدگذاری باز، محوری و گزینشی در نرم‌افزار MAXQDA نسخه ۲۰۲۰، حفظ زنجیره شواهد و استفاده از ممیزی ناظر بیرونی تأمین شد. تأییدپذیری نیز با حفظ بی‌طرفی پژوهشگر، مستندسازی دقیق داده‌های خام و کدگذاری‌ها، و آرشو کامل مصاحبه‌ها و مراحل تحلیل برای امکان بازبینی و ممیزی داوران و پژوهشگران آینده تضمین گردید. همچنین، رعایت اصول اخلاق پژوهش شامل کسب رضایت آگاهانه از مشارکت‌کنندگان، تضمین محرمانگی هویت آن‌ها، حق انصراف از ادامه مصاحبه در هر مرحله و استفاده صرفاً پژوهشی از داده‌ها، در تمامی مراحل مطالعه مورد توجه قرار گرفت. اشباع نظری نیز از مصاحبه نهم محقق شد و در مصاحبه‌های دهم تا دوازدهم هیچ کد جدیدی ظهور نکرد که این امر کفایت داده‌ها و اعتبار یافته‌ها را تأیید می‌کند.

تکنیک سوات

تکنیک سوات پژوهش حاضر باهدف باززننده‌سازی مرکز محله فیض (میدان سنگ) کاشان با رویکرد وفاق اجتماعی، از تلفیق روش کیفی نظریه زمینه‌ای و تکنیک تحلیل SWOT بهره برده است. استخراج کدها از دوازده مصاحبه نیمه ساختاریافته با خبرگان، منجر به شناسایی چهار دسته اصلی عوامل درونی (نقاط قوت و ضعف) و بیرونی (فرصت‌ها و تهدیدها) گردید.

در حوزه نقاط قوت (Strengths)، «سرمایه اجتماعی چند نسلی» (S۱) به‌عنوان مهم‌ترین مؤلفه شناسایی شد که ریشه در تداوم شبکه‌های خویشاوندی و همسایگی سده‌های گذشته دارد. «حافظه جمعی و آیین‌های محلی» (S۲) و «هویت تاریخی و ارزش معماری» (S۳) نظیر منبر کاشی ایلخانی و ساختار ارگانیک معابر، از دیگر قوت‌های شاخص محدوده هستند.

در بخش نقاط ضعف (Weaknesses)، «گسست پیوستگی بافت» (W۱) ناشی از خیابان‌کشی رضاعیاسی، و «تخریب و تغییر کاربری» (W۲) خانه‌های تاریخی به کاربری‌های ناسازگار، به‌عنوان بحرانی‌ترین ضعف‌های کالبدی-عملکردی شناخته شدند. «تضعیف تعاملات محلی» (W۴) و «بی‌هویتی بصری» (W۳) نیز از پیامدهای مستقیم این مداخلات کالبدی هستند.

در بعد فرصت‌ها (Opportunities)، ایجاد یک «نهاد واسطه محله‌ای» (O۱) نظیر شورای محله یا انجمن توسعه، مهم‌ترین فرصت نهادی برای تبدیل شبکه‌های اجتماعی به مشارکت سازمان‌یافته تلقی می‌شود. «سیاست‌های تشویقی» (O۳) برای ترغیب مالکان به سرمایه‌گذاری، و «الگوهای بومی‌سازی شده» (O۲) برگرفته از تجربیات اصفهان و کشورهای اروپایی، از دیگر فرصت‌های پیش‌رو هستند.

نهایتاً در حوزه تهدیدها (Threats)، «تعارض نهادی و فقدان مدیریت یکپارچه» (T۱) میان شهرداری، میراث فرهنگی و شورای شهر، به‌عنوان جدی‌ترین تهدید بیرونی شناسایی شد که موجب هدر رفتن اقدامات پراکنده می‌شود. «مهاجرت و تخلیه سکونتی» (T۲) و «فقدان سیاست اجتماعی» (T۳) در کنار اقدامات کالبدی، پایه‌های اجتماعی وفاق را تضعیف کرده‌اند.

(IFE) بر اساس ضرایب و رتبه‌های اختصاص‌یافته به هر یک از عوامل شکل گرفته است. مجموع نمرات این ماتریس برابر با ۲.۶۰ محاسبه شده است. از آنجاکه این عدد بالاتر از میانگین ۲.۵ قرار دارد، نشان‌دهنده آن است که وضعیت عوامل درونی محله فیض نسبتاً قوی است و نقاط قوت بر نقاط ضعف غلبه دارند. بیشترین وزن و نمره در این ماتریس متعلق به «سرمایه اجتماعی چند نسلی» (S۱) با ضریب ۰.۲ و رتبه ۴ (نمره ۰.۸) است. این بدان معناست که علیرغم

تخریب‌های کالبدی شدید (مانند W۱ با نمره ۰.۴)، ظرفیت‌های اجتماعی و تاریخی موجود در بافت (نظیر حافظه جمعی و هویت معماری)، سرمایه اصلی و قابل‌اتکای محدوده برای هرگونه مداخله به شمار می‌روند. محله هنوز دارای پتانسیل درونی لازم برای احیای حیات جمعی است، مشروط بر آنکه از این سرمایه‌ها به‌درستی استفاده شود.

ارزیابی عوامل بیرونی (EFE) ماتریس ارزیابی عوامل بیرونی (EFE) با مجموع نمره ۱.۸۵ وضعیت متفاوتی را نشان می‌دهد. از آنجاکه این عدد به‌طور قابل‌توجهی پایین‌تر از میانگین ۲.۵ است، بیانگر آن است که محیط بیرونی و شرایط زمینه‌ای، چالش‌های جدی را پیش روی باززنده‌سازی قرار داده است و تهدیدها بر فرصت‌ها غلبه دارند. در این ماتریس، تهدید «تعارض نهادی و فقدان مدیریت یکپارچه» (T۱) با ضریب ۰.۲ و نمره ۰.۴ بالاترین سهم را به خود اختصاص داده است. پس‌از آن «مهاجرت و تخلیه سکونت» (T۲) و «فقدان سیاست اجتماعی» (T۳) با نمره ۰.۳ قرار دارند. در مقابل، فرصت‌های بیرونی مانند «نهاد واسطه محله‌ای» (O۱) و «سیاست‌های تشویقی» (O۳) هر یک نمره ۰.۳ را کسب کرده‌اند. این اعداد گویای آن است که نبود یکپارچگی در مدیریت شهری و فقدان سیاست‌های حامی سکونت دائمی، به‌مثابه سدهای محکم، مانع از شکوفایی فرصت‌های موجود و تشدیدکننده ضعف‌ها شده‌اند.

با ترسیم محورهای مختصات بر اساس نمرات به‌دست‌آمده ($IFE = ۲.۶۰$ و $EFE = ۱.۸۵$)، موقعیت راهبردی مرکز محله فیض کاشان در ناحیه دوم (ربع بالا و سمت چپ) و در محدوده راهبردهای رقابتی یا محافظه‌کارانه (ST) قرار می‌گیرد. این بدان معناست که محدوده مورد مطالعه باوجود برخورداری از قوت‌های درونی بالا (مانند سرمایه اجتماعی و ارزش‌های تاریخی)، با تهدیدهای بیرونی شدیدی (نظیر نهادهای متفرق، مدیریت ناهماهنگ و روند تخلیه سکونت) مواجه است. در چنین موقعیتی، راهبردهای صرفاً تدافعی (WT) یا تهاجمی (SO) کارآمد نیستند. بلکه باید از استراتژی‌های رقابتی (ST) استفاده کرد؛ به این معنا که باید از قوت‌های درونی (شبکه‌های اجتماعی، حافظه جمعی و هویت تاریخی) به‌عنوان سلاح و سپری برای مقابله با تهدیدهای بیرونی (تعارض نهادی و بی‌توجهی به بافت) بهره گرفت.

بر اساس نتایج تحلیل ماتریس‌ها و قرارگیری در ناحیه ST، راهبردهای عملیاتی زیر برای باززنده‌سازی مرکز محله فیض پیشنهاد می‌شود:

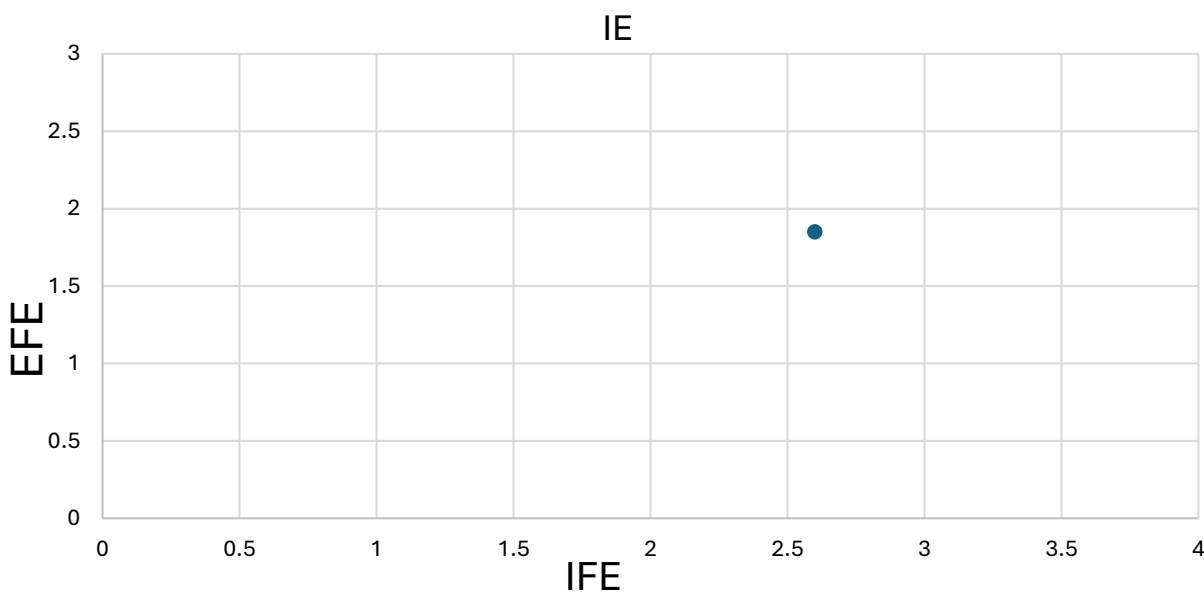
راهبرد نهادی-مدیریتی (مقابله با تهدید T۱): تأسیس و رسمیت بخشیدن به یک «نهاد واسطه محله‌ای» (مانند شورای محله یا انجمن توسعه) با مشارکت ساکنان دائمی، مالکان و کسبه قدیمی. این نهاد باید از مشروعیت محلی برخوردار بوده و توان مذاکره با نهادهای بالادستی (شهرداری و میراث فرهنگی) را داشته باشد تا از این طریق، تعارض نهادی موجود کاهش‌یافته و اقدامات پراکنده به یک «برنامه اقدام یکپارچه» تبدیل شود.

راهبرد کالبدی-فضایی (تقویت قوت‌های S۱ و S۲ در برابر ضعف‌ها): بازگرداندن نقش مقصدی میدان از طریق ساماندهی کاربری‌های ناسازگار و تقویت فضاهای مکث. همچنین ایجاد «فضاهای تعاملی کوچک‌مقیاس» در بافت مسکونی پیرامون (مانند حیاط‌های مشترک و گذرهای پیاده) به‌منظور تبدیل آشنایی متقابل ساکنان به مشارکت فعال.

راهبرد اجتماعی-اقتصادی (مقابله با تهدید T۲ و T۳): تدوین و اجرای سیاست‌های تشویقی و اقتصادی برای مالکان خانه‌های تاریخی (مانند ارائه تسهیلات مرمتی و مشوق‌های ساختمانی) باهدف جلوگیری از تبدیل خانه‌ها به انبار و مغازه و تثبیت سکونت دائمی. این امر از مهاجرت ساکنان جلوگیری کرده و حافظه جمعی محله را حفظ می‌کند.

راهبرد حفاظتی-طراحی (پیوند قوت S_3 با فرصت O_2): تدوین «راهنمای طراحی زمینه‌محور» و ضوابط هم‌ساز با بافت، برای کنترل ساخت‌وسازهای جدید (به‌ویژه در ضلع شرقی میدان) به‌منظور رفع بی‌هویتی بصری و حفظ پیوستگی مکانی با زبان معماری بومی. استفاده از الگوهای بومی‌سازی شده در محلات تاریخی یزد و اصفهان می‌تواند راهگشا باشد.

با ترسیم محورهای مختصات بر اساس نمرات به‌دست‌آمده ($IFE=2.60$ و $EFE=1.85$)، موقعیت راهبردی مرکز محله فیض کاشان در ربع بالا و سمت چپ ماتریس و در محدوده راهبردهای رقابتی (ST) قرار می‌گیرد. این بدان معناست که محدوده مورد مطالعه با وجود برخورداری از قوت‌های درونی بالا (مانند سرمایه اجتماعی و ارزش‌های تاریخی)، با تهدیدهای بیرونی شدیدی (نظیر نهادهای متفرق، مدیریت ناهماهنگ و روند تخلیه سکونت) مواجه است. در چنین موقعیتی، راهبردهای صرفاً تدافعی (WT) یا تهاجمی (SO) کارآمد نیستند. بلکه باید از استراتژی‌های رقابتی (ST) استفاده کرد؛ به این معنا که باید از قوت‌های درونی (شبکه‌های اجتماعی، حافظه جمعی و هویت تاریخی) به‌عنوان سلاح و سپری برای مقابله با تهدیدهای بیرونی (تعارض نهادی و بی‌توجهی به بافت) بهره گرفت. موقعیت راهبردی محله فیض کاشان در ناحیه ST نشان می‌دهد که بازنده‌سازی این بافت تاریخی، پیش از آنکه یک پروژه صرفاً کالبدی باشد، یک پروژه اجتماعی و مدیریتی است. اگرچه محیط بیرونی با تهدیدهای جدی ناهماهنگی نهادی و تخلیه سکونت مواجه است، اما سرمایه اجتماعی غنی و حافظه تاریخی قوی (نقاط قوت درونی) به‌عنوان یک دارایی ارزشمند، امکان مقاوم‌سازی و احیای محله را فراهم می‌سازد. در این راستا، توانمندسازی اجتماع محلی و ایجاد سازوکارهای نهادی برای مشارکت، نه تنها یک انتخاب، بلکه یک ضرورت برای غلبه بر تهدیدها و بازگرداندن حیات جمعی به این مرکز محله تاریخی است. با توجه به نمره نهایی ماتریس‌های ارزیابی ($IFE=2.60$ و $EFE=1.85$)، راهبرد کلان پروژه در ناحیه رقابتی (ST) قرار می‌گیرد. این موقعیت ایجاب می‌کند که مدیران و برنامه‌ریزان شهری، از «سرمایه اجتماعی و هویت تاریخی» (نقاط قوت) به‌عنوان سپری برای مقابله با «تعارض نهادی و روند تخلیه سکونت» (تهدیدها) استفاده کنند و بر راهبردهای مبتنی بر نهادسازی محلی و مشارکت ساکنان تمرکز نمایند.



نمودار (۳) عوامل داخلی و خارجی

نتیجه گیری

پژوهش حاضر با هدف باززنده سازی مرکز محله فیض (میدان سنگ) کاشان و بافت مسکونی پیرامون آن با رویکرد وفاق اجتماعی انجام شد و تلاش کرد فراتر از مداخلات صرفاً کالبدی، سازوکارهای اجتماعی-فضایی مؤثر بر شکل گیری و تقویت وفاق را در یک بافت تاریخی مشخص کشف و تبیین کند. یافته های حاصل از کدگذاری نظام مند دوازده مصاحبه نیمه ساختاریافته با صاحب نظران حوزه های معماری، شهرسازی، مرمت، جامعه شناسی شهری و مدیریت اجرایی نشان داد که وفاق اجتماعی در این محله، پدیده های تک بعدی نیست، بلکه سازه ای چند بعدی است که هم زمان در ابعاد شناختی (ادراک مشترک ارزش ها و قواعد)، عاطفی (حس تعلق و دلبستگی به مکان)، رفتاری (مشارکت در امور محلی) و فضایی (تجربه مشترک فضا و مواجهه روزمره) عمل می کند. این یافته با تأکید مشارکت کنندگان بر «هم قاعدگی فضایی»، «تجربه زیسته» و «پدیده فضایی-ادراکی» بودن وفاق هم راستاست و نشان می دهد که وفاق اجتماعی نه محصول جانبی مداخله کالبدی، بلکه هدفی صریح و سازوکاری محوری در فرایند باززنده سازی است.

تحلیل شرایط علی، مداخله گر و زمینه ای نشان داد که تضعیف وفاق اجتماعی در محله فیض، ریشه در سه دسته عامل دارد: نخست، گسست فضایی-کالبدی ناشی از خیابان کشی رضاعباسی، تبدیل میدان از گره مقصدی به فضای عبوری و تخریب بناهای تاریخی؛ دوم، تغییرات جمعیتی-اجتماعی شامل افزایش مهاجرت از محله، کاهش سکونت دائمی و جایگزینی آن با کاربری های تجاری ناسازگار؛ و سوم، تضعیف حافظه جمعی و تجربه مشترک فضا در نتیجه حذف سابط ها و از بین رفتن فضاهای مکث. در کنار این عوامل، شرایط مداخله گر مدیریتی-نهادی (فقدان مدیریت یکپارچه، تعارض میان نهادهای متولی و اقدامات پراکنده) و اجتماعی-اقتصادی (عدم صرفه اقتصادی سکونت در خانه های قدیمی و نبود سیاست اجتماعی همراه با سیاست کالبدی) روند باززنده سازی وفاق محور را با چالش جدی مواجه کرده است. این یافته ها تأیید می کند که باززنده سازی مرکز محله فیض، پیش از آنکه یک پروژه کالبدی باشد، یک پروژه اجتماعی و مدیریتی است و بدون درک عمیق از سازوکارهای اجتماعی حاکم بر محله و بدون فعال سازی ظرفیت های اجتماع محلی، به اقداماتی ناکارآمد و ناپایدار منجر خواهد شد. بر اساس یافته های پژوهش، راهبردهای کنش در سه محور نهادی، فضایی و سیاستی سازمان دهی شدند. در محور نهادی، ایجاد «نهاد واسطه محله ای» (شورای محله یا انجمن توسعه محلی) با مشروعیت محلی و توان مذاکره با نهادهای بالادستی، به عنوان سازوکار اصلی تبدیل شبکه های خویشاوندی و همسایگی به مشارکت سازمان یافته شناسایی شد. در محور فضایی، ایجاد «فضاهای تعاملی کوچک مقیاس» در بافت مسکونی (حیاط های مشترک، گذرهای پیاده و فضاهای مکث) و «بازگرداندن نقش مقصدی میدان» از طریق ساماندهی کاربری ها و تقویت فضاهای مکث، به عنوان اقدامات اولویت دار معرفی شد. در محور سیاستی نیز «تدوین ضوابط طراحی هم ساز با بافت»، «ارائه مشوق های ساختمانی» و «حرکت نهادهای متولی از رویکرد آمرانه به تسهیل گر» به عنوان راهبردهای مکمل پیشنهاد گردید. تحلیل SWOT نیز با قرار دادن محدوده در ناحیه راهبردی رقابتی — (ST) با $IFE=2.60$ و $EFE=1.85$ نشان داد که محدوده مورد مطالعه با وجود برخورداری از قوت های درونی بالا (مانند سرمایه اجتماعی چندنسلی و ارزش های تاریخی)، با تهدیدهای بیرونی شدید (نظیر تعارض نهادی و روند تخلیه سکونتی) مواجه است و در چنین موقعیتی، راهبردهای رقابتی مبتنی بر استفاده از سرمایه اجتماعی و هویت تاریخی به عنوان سپری برای مقابله با تهدیدهای بیرونی، کارآمدتر از راهبردهای صرفاً تدافعی یا تهاجمی خواهند بود.

کد گزینشی نهایی پژوهش با عنوان «باززنده‌سازی وفاق‌محور مرکز محله به‌مثابه بازسازی هم‌زمان پیوندهای فضایی و اجتماعی» بیانگر آن است که باززنده‌سازی موفق مرکز محله فیض، فرایندی دوجبه‌ای و متقابل است که در آن بازسازی پیوندهای فضایی (ساماندهی کالبدی، بازیابی نقش مقصدی میدان، تقویت پیوستگی بافت) و بازسازی پیوندهای اجتماعی (تقویت تعاملات روزمره، فعال‌سازی سرمایه اجتماعی، توانمندسازی اجتماع محلی) به‌صورت هم‌زمان عمل می‌کنند. پیامد مطلوب این فرایند، در کوتاه‌مدت افزایش حضور ساکنان در فضای میدان، بهبود هماهنگی نهادی و افزایش آگاهی نسبت به ارزش‌های بافت، و در بلندمدت بازگشت حیات جمعی به محله، تقویت وفاق اجتماعی و تثبیت جایگاه تاریخی میدان سنگ به‌عنوان مرکز محله است. این پژوهش با تلفیق نظریه زمینه‌ای و تحلیل SWOT، چارچوبی زمینه‌محور برای باززنده‌سازی اجتماع‌محور مراکز محله‌ای ارائه می‌دهد که هم از انسجام نظری برخوردار است و هم قابلیت هدایت عمل فضایی را دارد و می‌تواند به‌عنوان الگویی برای سایر محلات تاریخی شهرهای کویری ایران به کار گرفته شود.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

تشکر و قدردانی

از تمامی کسانی که در طی مراحل این پژوهش به ما یاری رساندند تشکر و قدردانی می‌گردد.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منافی وجود ندارد.

حمایت مالی

این پژوهش حامی مالی نداشته است.

موازن اخلاقی

در انجام این پژوهش تمامی موازین و اصول اخلاقی رعایت گردیده است.

خلاصه مبسوط

Extended Abstract

Urban neighborhood centers in the historic cities of Iran have traditionally functioned as more than physical concentrations of buildings and services; they have constituted socio-spatial institutions through which everyday encounters, collective rituals, neighborhood relationships, place identity, and local participation have been continuously reproduced. Historically, the neighborhood operated as a fundamental unit of urban social organization, integrating residential spaces, passageways,

religious facilities, commercial activities, and public or semi-public spaces within an interconnected spatial hierarchy (12-14). Such configurations enabled transitions from public to semi-public and private domains and supported repeated encounters that strengthened collective memory and social attachment (15, 16). The Fayz Neighborhood Center, historically known as Sang Square, in Kashan represents a prominent example of this socio-spatial structure. Its historical relationship with Kashan's bazaar, surrounding residential fabric, religious buildings, and traditional circulation network once made it an important focus of social and economic life, while its architectural and historical attributes reinforced its symbolic position within the old city (17). Modern street construction, changes in land use, deterioration of historic structures, and the increasing dominance of vehicular circulation, however, have progressively weakened the relationship between the square and its surrounding residential fabric. These transformations have reduced the square's destination function, weakened everyday social interaction, and contributed to declining residential permanence and neighborhood attachment. Against this background, the present study seeks to develop a context-sensitive framework for revitalizing the Fayz Neighborhood Center and its surrounding residential fabric through an explicit social-consensus approach, arguing that revitalization should address the reconstruction of social relationships and local capacities alongside physical and spatial reorganization.

Recent urban-regeneration literature increasingly demonstrates the limitations of interventions focused primarily on physical renewal and emphasizes integrated approaches incorporating social, cultural, institutional, environmental, and participatory dimensions. Studies of Iranian historic and deteriorated neighborhoods indicate that sustainable revitalization depends not only on improving physical conditions but also on strengthening place attachment, protecting cultural identity, preserving functional continuity, and utilizing locally grounded spatial patterns (1-3). Research on inefficient neighborhoods has likewise shown the relevance of belonging, vitality, security, and residents' attachment to the advancement of revitalization objectives (4), while investigations of architectural heritage emphasize the potential of adaptive reuse and culturally sensitive interventions to reactivate underused spaces without merely reproducing historical forms (5, 6). International scholarship similarly emphasizes conservation, restructuring, interactive architecture, integrated urban regeneration, community participation, and inclusive decision-making as central components of successful historic-center renewal (7-9). Participatory regeneration studies further demonstrate that neighborhood-scale collaborative governance depends on institutional support and mechanisms enabling residents and stakeholders to participate meaningfully in decision-making (10), while comparative studies of Mediterranean historic centers identify social inclusion and community participation as essential conditions for sustainable regeneration (11). Nevertheless, existing studies have seldom conceptualized "social consensus" as an explicit operational objective of neighborhood revitalization. The present study addresses this gap by treating social consensus as a multidimensional socio-spatial phenomenon involving shared perceptions, place attachment, collective participation, everyday interaction, and agreement around basic neighborhood values and expectations, rather than as a secondary consequence of physical improvement.

Methodologically, the study adopted an applied qualitative design based on systematic grounded theory, supplemented by SWOT analysis as a strategic tool for translating qualitative categories into practical intervention priorities. Systematic grounded theory was selected because consensus-oriented neighborhood revitalization is a multilayered and context-dependent phenomenon that cannot be sufficiently understood through quantitative indicators alone and requires interpretation of meanings, experiences, perceptions, and processes embedded in a particular historical and social setting. The analytical procedure followed open, axial, and selective coding to develop a context-sensitive explanatory framework (18). The qualitative participants consisted of 12 experts with theoretical or practical experience in architecture, urban design, historic-fabric conservation and revitalization, urban sociology, urban planning, and executive management. Participants were selected

through purposive and snowball sampling, with theoretical saturation serving as the criterion for sample adequacy; saturation was achieved from the ninth interview onward, and the subsequent interviews produced no substantively new codes, supporting the adequacy of the qualitative dataset (19). Data were collected through semi-structured interviews lasting approximately 45–90 minutes, guided by questions concerning interpretations of social consensus, experiences of neighborhood revitalization, socio-spatial interaction nodes, barriers to community participation, and the existing capacities of Sang Square and its surrounding fabric (20). Field observation and local documentary materials were also used as complementary sources. The interviews were transcribed and analyzed using MAXQDA 2020, while credibility, transferability, dependability, and confirmability were addressed through procedures including member checking, triangulation, detailed documentation, and external review (21, 22).

The grounded-theory analysis generated 273 initial open codes, which were reduced after eliminating overlaps and integrating conceptually similar codes to approximately 55–60 distinctive codes. These codes were subsequently organized into two principal axial categories: “social consensus as a multidimensional socio-spatial construct” and “barriers and strategies of consensus-oriented revitalization.” The first axial category demonstrated that social consensus in the Fayz neighborhood simultaneously possesses cognitive, affective, behavioral, and spatial dimensions. Cognitively, it involves shared perceptions of neighborhood values, norms, and expectations; affectively, it is expressed through belonging and attachment to place; behaviorally, it appears through participation in local affairs and collective action; and spatially, it is produced and reproduced through shared experiences, repeated encounters, collective ceremonies, and everyday use of common spaces. This interpretation reinforces the importance attributed in earlier neighborhood studies to spatial cohesion, identity, territorial attachment, and the social meaning of historic urban spaces (12, 16). The second axial category revealed interconnected physical-perceptual, socioeconomic, and managerial-institutional barriers. These included the transformation of the square from a destination into a transit space, incompatible land uses, visual disharmony of new construction, disruption of residential-fabric continuity, population out-migration, declining permanent residence, conversion of historic houses to commercial or storage functions, fragmented restoration projects, institutional conflicts, and the absence of integrated management. The selective coding stage integrated these dimensions into the core category of “consensus-oriented revitalization of the neighborhood center as the simultaneous reconstruction of spatial and social connections,” indicating that neither physical improvement nor social programming alone is sufficient to restore neighborhood vitality.

The action strategies derived from the grounded-theory model were organized around three mutually reinforcing institutional, spatial, and policy-oriented axes. Institutionally, the establishment of a neighborhood intermediary body, such as a neighborhood council or local development association, emerged as a central mechanism for transforming existing kinship and neighborly networks into organized participation, representing local demands, facilitating negotiation with higher-level institutions, and improving coordination among municipal and heritage-management actors. Such an approach is consistent with evidence emphasizing collaborative governance and sustained stakeholder engagement in participatory regeneration (9, 10). Spatially, the analysis emphasized creating small-scale interactive spaces, including shared courtyards, pedestrian passages, stopping and gathering spaces, and interventions capable of restoring the square’s destination function and reinforcing its relationship with the surrounding residential fabric. Policy-oriented strategies included context-sensitive design regulations, incentives for owners of historic properties, support for permanent residential use, and a transition by responsible institutions from directive intervention toward facilitative governance. The complementary SWOT analysis reinforced these qualitative findings. The Internal Factor Evaluation score of IFE=2.60 indicated relatively strong internal capacities, particularly multigenerational social capital, collective memory, local rituals, and historical-architectural identity, while the External Factor

Evaluation score of EFE=1.85 demonstrated considerable external pressures associated with fragmented institutions, uncoordinated management, residential depletion, and insufficient supportive policies. Consequently, the neighborhood was positioned in the competitive ST strategic quadrant, suggesting that its internal strengths should be actively mobilized to resist or mitigate external threats. The resulting orientation emphasizes using historical identity, collective memory, and existing social networks as strategic resources for institutional coordination, residential stabilization, context-sensitive physical intervention, and community empowerment rather than relying on isolated restoration measures.

The study concludes that revitalizing the Fayz Neighborhood Center requires a fundamental transition from project-based physical renewal toward an integrated socio-spatial process in which physical reorganization, social reconstruction, institutional coordination, and local empowerment operate simultaneously. Social consensus should therefore be understood neither as an incidental social benefit of architectural improvement nor as an abstract expression of neighborhood cohesion, but as an explicit objective and operational mechanism of revitalization. Restoring the destination role of Sang Square, strengthening spatial continuity with the residential fabric, creating small-scale settings for everyday interaction, protecting the historical and architectural character of the area, stabilizing permanent residence, and establishing locally legitimate participatory institutions are complementary components of the same revitalization process. In the short term, these measures can increase residents' presence in the neighborhood center, improve institutional coordination, strengthen awareness of heritage values, and create practical channels for community participation; in the longer term, they can contribute to restoring collective life, reinforcing neighborhood attachment and social consensus, and re-establishing Sang Square as a functioning historical neighborhood center. The proposed framework therefore conceptualizes successful revitalization as the simultaneous reconstruction of spatial and social connections and provides a context-sensitive model that may inform interventions in other historic neighborhoods of Iranian desert cities facing comparable patterns of physical deterioration, social fragmentation, institutional discontinuity, and declining residential vitality.

References

1. Mehrabi N, Ahmadian R, Afhami R. Examining the Role of Revitalizing Lost Spaces in Sustainable Urban Development with Emphasis on Contemporary Approaches: A Case Study of Kerman Traditional Bazaar. *Manifestation of Art in Architecture and Urban Planning*. 2025;3(1):2.
2. Hosseini S, Abdollahzadeh Taraf A. Revitalization of Traditional Neighborhood Centers Based on Alexander's Theory of Living Structures. *Urban Ecology Research*. 2024;15(35):141-61.
3. Noghsan Mohammadi M, Beyzaei M. Comparative Analysis of Indigenous Neighborhood-Center Patterns in Yazd and the Qualitative Components of a Desirable Neighborhood Center. *Urban Ecology Research*. 2024;15(36):109-26.
4. Soltani Tehrani G, Tavakkolan A, Ziviar P. The Impact of Sense of Belonging on the Revitalization of Inefficient Urban Neighborhoods: A Case Study of Khak Sefid Neighborhood, District 4, Tehran. *Urban Research and Planning*. 2023;14(55):237-52.
5. Ali Akbari NA. Feasibility of Revitalizing Tehran's Modern Industrial Architectural Heritage for Conversion into Cultural Centers: Case Studies of Argo Factory, Railway Engine House, and Iron Smelting Factory. *Art and Media Studies*. 2023;4(8):97-125.
6. Pirahmadi M, Majedi H, Saeedeh Zarabadi ZS. Revitalizing Identity in the Imamzadeh Yahya Neighborhood with Emphasis on the Concept of Cultural and Artistic Values. *Environmental Planning*. 2022;14(55):125-46.
7. Farhan SL, Merie UAAK, Nasar Z. Revitalizing historic city center a comparative methodology of current approaches and alternatives. *Journal of Cultural Heritage Management and Sustainable Development*. 2026;16(4):849-63.
8. Marino MC, Murgante B, Leone R, Scrofani D, Mazza F, Francone G. Urban Regeneration of San Brancato Center. *International Conference on Computational Science and Its Applications; Cham: Springer Nature Switzerland*; 2025. p. 381-96.
9. Park EJ, Kang E, Shin YJ. Urban regeneration and community participation: a critical review of project-based research. *Open House International*. 2025;50(5):834-56.
10. Wang H, Xu Y. Achieving neighborhood-level collaborative governance through participatory regeneration: Cases of three residential heritage neighborhoods in Shanghai. *Sustainability*. 2024;16(5):2082.
11. Tanrikul A. The role of community participation and social inclusion in successful historic city center regeneration in the Mediterranean region. *Sustainability*. 2023;15(9):7723.
12. Tajer SA, Sahraei M. Analysis of the Concept of Spatial Structure Cohesion in Historic Neighborhoods Using Space Syntax: A Case Study of Historic Neighborhoods of Hamedan. *Geography and Urban Space Development*. 2017;4(2):205-19.

13. Esmaildokht M, Esmaildokht M. Phenomenology of the Concept of Neighborhood with Emphasis on the Neighborhoods of Shiraz during the Qajar Period. *Culture Tourism*. 2021;2(7):33-42.
14. Raouf MM. Applying Cultural Considerations to Revive the Role of Religious Centers in Urban Historic Fabric Restoration Plans: A Case Study of the Historic Fabric of Posht-e Gonbad Neighborhood, Isfahan. *Urban Design Studies and Urban Research*. 2023;6(3):39-51.
15. Abedini H, Ayvazian S. Analysis of the Position of Historic Passageways in the Structure of Urban Public Spaces: A Case Study of Darkhoongah Passage in Tehran. *Manzar*. 2022;14(59):74-87.
16. Shahrودي Kalvar M, Movahed K, Rashid Kalvir H, Taghipour M. Examining the Impact of Territoriality in Housing on the Motivation for Sustainable Behavior Based on Spatial Value Theory: A Case Study of Residential Complexes in Shiraz. *Geography and Urban Space Development*. 2023;10(3):89-109.
17. Mashhadi Noushabadi M, Ghiasian M. Kashan Lusterware Tiles in the Late Ninth and First Half of the Tenth Hijri Centuries. *Historical Sciences Research*. 2020;12(3):107-32.
18. Sakvand N, Vazife Z, Keshtegar A, Ghasemi M. A good governance-driven talent management model: Contextual, strategic, and intervening factors for enhancing organizational efficiency. *Social Sciences & Humanities Open*. 2026;13:102403.
19. Junming Z, Mohamad D. A Multi-Stakeholder Perception Model of Study Tour Resources: A Grounded Theory Study. *The Qualitative Report*. 2026;31(6):6025.
20. Maher C, Bedwei-Majdoub C. Semi-structured qualitative interview guide: process and considerations for doctoral students. *Qualitative Research Methods for Dissertation Research: IGI Global Scientific Publishing*; 2025. p. 195-220.
21. Guenduez AA, Fuchs S, Mergel I, Mettler T, Frowein S. From patterns to meaning: a mixed-methods framework that integrates computational and qualitative text analysis. *Quality & Quantity*. 2026;60(1):2713-38.
22. Kocaman R. A practical guideline for addressing data trustworthiness in qualitative research. *Qualitative Research Methods for Dissertation Research: IGI Global Scientific Publishing*; 2025. p. 317-46.